



تقریر درس خارج اصول فقه آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام محمد علی زحمت کش	جلسه	۷۷	تاریخ	۱۴۰۴/۱۱/۲۱
عنوان ۱	اصول عملیه				
عنوان ۲	مقدمات بحث				
عنوان ۳	مقدمه چهارم: تفاوت امارات و اصول و سبب تقدم امارات				
عنوان ۴	مسلك اول: وجود تفاوت اثباتی میان اماره و اصل				
عنوان ۵	دیدگاه دوم: مبنای میرزای نائینی رحمته الله (حکومت واقعی و ظاهری)				

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الظَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ»

چکیده

در این درس، ابتدا به بازخوانی و تبیین دو اشکال بنیادین بر نظریه شیخ انصاری در باب تفاوت میان امارات و اصول پرداخته شد. اشکال نخست ناظر به این حقیقت بود که تفاوت اصلی میان این دو، ریشه در «مقام ثبوت» و کیفیت «جعل» دارد، نه صرفاً در مقام اثبات و لسان دلیل؛ چراکه ماهیت جعل در امارات، «کاشفیت» است، اما در اصول، صرفاً تعیین وظیفه در ظرف شک. اشکال دوم این بود که در هر دو موضوع دلیل اصل و اماره، شک به حکم واقعی اخذ شده است، لذا اماره نمی تواند بر اصل حکومت داشته باشد.

در ادامه، نظریه محقق نائینی رحمته الله بیان شد و اشاره شد که ایشان عمدتاً برای خروج از اشکال دوم، این نظریه را مطرح کردند. ایشان با ارائه تعریفی جامع از «حکومت» به معنای تصرف یکی از دو دلیل در موضوع دلیل دیگر به نحو تضییق یا توسعه، نوآوری اصلی خود را در تفکیک میان «حکومت واقعی» و «حکومت ظاهری» استوار ساختند. در «حکومت واقعی»، دلیل حاکم، حکم واقعی را از طریق تصرف در موضوع حقیقتاً تغییر می دهد یا به عبارت دقیق تر، بیان می کند و این رابطه میان خود ادله احکام برقرار است. اما در رابطه میان امارات و اصول، با «حکومت ظاهری» مواجهیم. در این نوع حکومت، نزاع میان «دلیل حجیت اماره» و «دلیل حجیت اصل» است، نه مدلول آنها. از آنجا که هر دو دلیل در ظرف «جهل به واقع» جعل شده اند، دلیل حجیت اماره بدون آنکه حکم واقعی مجهول را تغییر دهد، در عالم ظاهر و مقام عمل بر دلیل اصل عملی مقدم می شود.

مرور و تکمیل اشکالات وارده بر مبنای شیخ انصاری رحمته الله علیه

پیش تر بیان شد که دو اشکال بر مبنای مرحوم شیخ انصاری رحمته الله علیه در باب تفرقه میان امارات و اصول می توان وارد کرد.

بازخوانی اشکال اول: تفاوت در مقام جعل (ثبوت) نه اثبات

اشکال نخست این بود که تفاوت میان امارات و اصول، تفرقه ای در «مقام اثبات» و به لحاظ دلیل نیست؛ بلکه این تفرقه، «ثبوتی» و به لحاظ «مقام جعل» است. بدین معنا که جعل حجیت برای امارات به گونه ای است که [ماهیتاً] اماره را بر اصل عملی مقدم می دارند.

زیرا در جعل شرعی حجیت برای اصل عملی، «فقدان دلیل بر حکم واقعی» اخذ شده است. اینکه می گوئیم «اخذ شده»، بدین معناست که اساساً مورد جریان اصل، جایی است که دلیلی نباشد؛ نه اینکه لزوماً در لسان دلیل اخذ شده باشد تا گفته شود فرق اثباتی است؛ یعنی برای کسی که دلیل بر حکم واقعی ندارد، «اصل عملی» جعل شده است. در واقع و نفس الامر این گونه جعل صورت گرفته است و این ربطی به مقام اثبات و دلیل اصل عملی ندارد. البته دلیل اصل عملی کاشف از این مطلب است، اما تفاوت اصلی، تفاوت در مقام واقع و مقام جعل است.

لذا از نظر رتبه، اصل عملی متأخر از حکم واقعی است؛ برخلاف اماره. اماره متأخر از حکم واقعی نیست، بلکه اماره خودش دال بر حکم واقعی است [و طریق به سوی آن می باشد].

بازخوانی اشکال دوم: امتناع حکومت (اشتراک در موضوع شک)

اشکال دیگری که بر نظریه ایشان وارد گردید، ناظر به ادعای «حکومت» بود. مرحوم شیخ فرمودند «دلیل اماره بر دلیل اصل حاکم است؛ زیرا شک را تبدیل به علم می کند؛ یا بگوئیم حکومتاً شکی را که در موضوع اصل اخذ شده، «کلا شک» فرض می کند و تعبداً آن را زائل می نماید».

اشکال این است که خیر؛ دلیل اماره، شکی را که در موضوع اصل عملی اخذ شده، نه «تعبداً» زائل می کند و نه «حقیقتاً».

عدم زوال حقیقی: زوال حقیقی که منتفی است؛ زیرا واضح است وقتی اصل عملی جاری است، شک داریم؛ حتی اگر دلیل اماره هم قائم شود و اماره حجت باشد و ما به اماره دست پیدا کنیم، باز هم شک وجدانی ما از بین نمی رود. شکی که موضوع اصل عملی است، واقعاً از بین نمی رود [چون اماره مفید قطع نیست].

عدم زوال تعبدی: تعبداً نیز شک از بین نمی رود؛ زیرا همان شکی که در موضوع اصل عملی اخذ شده، در موضوع «حجیت اماره» نیز اخذ شده است. اماره نیز «عِنْدَ الْجَهْلِ بِالْوَاقِعِ» حجت است، نه «عِنْدَ الْعِلْمِ بِالْوَاقِعِ». اگر علم به واقع داشته باشیم که دیگر اماره برای ما حجت نیست. بنابراین، چون «شک» در موضوع اماره هم اخذ شده است، پس چگونه می توان گفت که دلیل حجیت اماره شک را تعبداً از بین می برد؟ دلیل اماره نمی تواند شک را تعبداً از بین ببرد، زیرا این شک در موضوع خود حجیت اماره هم اخذ شده است و چطور ممکن است دلیل اماره در موضوع خودش تصرف کند و شکی را که موضوع خودش است، «کلا شک» فرض نماید؟

دیدگاه دوم: مبنای میرزای نائینی رحمته الله (حکومت واقعی و ظاهری)

اشکال دومی که بر نظریه شیخ بیان شد، منشأ این شد که مرحوم میرزای نائینی رحمته الله بیان دیگری در تبیین فرق بین امارات و اصول ارائه دهند.

عمده بیان مرحوم میرزا ناشی از همین نکته است که چگونه «شک» هم در موضوع حجیت اماره اخذ شده و هم در موضوع حجیت اصل اخذ شده است.

یعنی: اصل عملی در کجا جاری است؟ زمانی که ما شک در حکم واقعی داشته باشیم. در اماره نیز، چه زمانی دلیل حجیت اماره، آن را حجت می‌کند؟ زمانی که جهل به واقع داشته باشیم. در هر دو، «شک» اخذ شده است. به عبارت دیگر، هر دو متأخر از شک هستند. حال پرسش اصلی این است: چرا باید اماره بر اصل مقدم شود، با اینکه موضوع هر دو «جهل به واقع» است؟

مرحوم محقق نائینی برای پاسخ به اشکالات وارده و تبیین دقیق فرق میان امارات و اصول، بیانی دارند که می‌توان آن را در قالب سه بند توضیح داد.

بند اول: تعریف و ماهیت حکومت

بند نخست در تعریف «حکومت» است. حکومت بدین معناست که یکی از دو دلیل (دلیل حاکم)، به مدلول خود بر «تضییق» یا «توسعه» موضوع دلیل دیگر (دلیل محکوم) دلالت کند. به عبارت دیگر، دلیل حاکم با نظارت بر دلیل محکوم، دایره موضوع آن را محدودتر یا گسترده‌تر می‌سازد.

الف. حکومت به نحو تضییق (محدود کردن موضوع)

گاه دلیل حاکم، موضوع دلیل محکوم را محدود می‌کند.

مثال اول: ادله دال بر احکام شکوک می‌گوید: «إِنْ شَكَّكَتَ بَيْنَ الثَّلَاثِ وَ الْأَرْبَعِ، فَابْنِ عَلَى الْأَرْبَعِ» (اگر بین سه و چهار شک کردی، بنا را بر چهار بگذار). در اینجا عنوان «إِنْ شَكَّكَتَ» (اگر شک کردی) در موضوع حکم اخذ شده است. در مقابل، دلیل دیگری می‌آید و می‌فرماید: «لَا شَكَّ لِكَثِيرِ الشَّكِّ» (برای کثیرالشک شک نیست). این دلیل می‌گوید: من شک کثیرالشک را «لا شک» (عدم شک) فرض می‌کنم. معنای این سخن آن است که آن دلیلی که می‌گفت «اگر شک کردی بنا را بر اکثر بگذار»، شامل کثیرالشک نمی‌شود. در اینجا دلیل حاکم (لا شک...) در موضوع دلیل محکوم (إِنْ شَكَّكَتَ...) تصرف کرده و آن را تضییق می‌کند؛ گویی مفاد دلیل اول چنین می‌شود: «اگر شک کردی و کثیرالشک نبودی، بنا را بر چهار بگذار».

مثال دوم: دلیل اول می‌گوید: «حَرَّمَ اللَّهُ الرِّبَا». دلیل دیگر می‌گوید: «لَا رِبَا بَيْنَ الْوَالِدِ وَ الْوَلَدِ» (بین پدر و فرزند ربایی نیست). این دلیل حاکم، موضوع دلیل حرمت ربا را تضییق می‌کند؛ یعنی حکم حرمت که بر مطلق ربا بار می‌شد، دیگر بر ربای میان پدر و فرزند بار نمی‌شود.

ب. حکومت به نحو توسعه (گسترش دادن موضوع)

گاه دلیل حاکم، موضوع دلیل محکوم را توسعه می‌دهد.

مثال: ادله وجوب نماز (صلاة) دلالت دارد بر اینکه مثلاً «لا صلاة إلا بطهور» یا «إن أردت الصلاة فتوضأ»؛ پس شرط صحت نماز، طهارت است. این یکی از احکام مربوط به نماز است. حال دلیل دیگری می آید و می فرماید: «الطَّوْفُ بِالْبَيْتِ صَلَاةٌ» (طواف خانه خدا، نماز است). در اینجا دلیل حاکم برخلاف مورد قبلی، موضوع را «توسعه» می دهد. موضوع دلیل احکام نماز، «صلاة» بود. این دلیل می گوید: «طواف هم صلاة است». وقتی تعبداً گفت طواف هم نماز است، تمام احکامی که در ادله نماز آمده بود، بر طواف هم بار می شود. احکامی مانند وجوب وضو، طهارت ثوب و بدن و امثال آن. بنابراین، دیگر نیازی نیست شارع برای هر یک از احکام طواف جداگانه بگوید: «در طواف وضو واجب است»، «در طواف طهارت لباس واجب است» و...؛ بلکه با یک کلمه می گوید: «طواف نماز است» و با این کار، موضوع ادله احکام نماز را توسعه می دهد تا شامل طواف هم بشود.

نتیجه گیری بند اول:

پس معنای حکومت همین است که دلیلی بیاید و موضوع دلیل دیگر را یا تضییق کند و یا توسعه دهد.

- اگر توسعه داد: احکامی که در موضوع دلیل محکوم بر بار می شد، همان احکام بر موضوع دلیل حاکم نیز بار می شود.
- اگر تضییق کرد: احکامی که بر موضوع دلیل محکوم بار می شد - مثل بنا گذاشتن بر اکثر در شک - دیگر بر فرد خارج شده توسط دلیل حاکم - مثل کثیرالشک - بار نمی شود.

بند دوم: واقعی بودن توسعه و تضییق در حکومت های متعارف

نکته دوم این است که در تمامی مثال های فوق، حکومت از نوع «حکومت واقعی» است. بدین معنا که حکم واقعی در دلیل محکوم، تضییق یا توسعه می یابد و حکم الهی این گونه شکل می گیرد.

- در حکومت تضییقی: هنگامی که شارع می فرماید «لَا رِبَا بَيْنَ الْوَالِدِ وَالْوَلَدِ»، معنایش این است که آن «حرمت واقعی» که در دلیل «حَرَّمَ اللَّهُ الرِّبَا» بر ماهیت ربا بار می شد، دیگر بر ربای میان پدر و فرزند در عالم واقع بار نمی شود. حکم واقعی خداوند این است که ربای بین والد و ولد حرمت ندارد.
- در حکومت توسعه ای: هنگامی که می فرماید «الطَّوْفُ بِالْبَيْتِ صَلَاةٌ»، معنایش این است که حکم واقعی طواف چنین است که همان احکامی که بر صلاة بار می شد، واقعاً بر طواف نیز بار می شود. بنابراین، توسعه یا تضییق در این قسم از حکومت، «توسعه و تضییق در حکم واقعی» است.

بند سوم: تفاوت ماهوی حکومت در باب امارات و اصول (حکومت ظاهری)

در باب رابطه میان امارات و اصول عملیه، مسئله متفاوت است. حکومتی که در اینجا تصویر می شود، با حکومت در مثال هایی نظیر «لَا رِبَا بَيْنَ الْوَالِدِ وَالْوَلَدِ» و «حَرَّمَ اللَّهُ الرِّبَا» یا «الطَّوْفُ بِالْبَيْتِ صَلَاةٌ» و احکام نماز، تفاوت ماهوی دارد. این در حالی است که در کلام شیخ انصاری، حکومت بین امارات و اصول، دقیقاً از همان سنخ حکومتی فرض شده بود که در مثال هایی مانند «لَا شَكَّ لِكَثِيرِ الشَّكِّ» وجود دارد. ایشان تصریح می فرمودند و مثال می زدند که همان طور که دلیل نفی شک کثیرالشک بر دلیل احکام شکوک حاکم است، دلیل حجیت اماره نیز بر دلیل حجیت اصل حاکم می باشد.

مرحوم میرزا می‌فرمایند: خیر، این دو مورد با هم متفاوت‌اند. در حکومت بین ادله احکام - مانند مثال‌های فوق - حکومت «واقعی» است؛ یعنی دلیل حاکم واقعاً حکمی را که در دلیل محکوم وجود دارد، بر موضوع خود، توسعه یا تضییق می‌دهد. اما در باب امارات و اصول این طور نیست؛ بلکه حکومت در اینجا، «حکومت ظاهری» است.

علت ظاهری بودن حکومت در امارات

چرا حکومت در باب امارات، حکومت ظاهری است؟ زیرا در هر دو دلیل (هم در دلیل اماره و هم در دلیل اصل)، «جهل به واقع» اخذ شده است.

اماره چه زمانی حجت است؟ زمانی که علم به واقع نداشته باشیم؛ در این صورت است که می‌توان مثلاً به خبر واحد عمل کرد. اصل عملی - مانند براءت یا احتیاط - چه زمانی حجت است؟ زمانی که علم به واقع وجود نداشته باشد. بنابراین، وقتی علم به حکم واقعی نداریم، هم مجرای اماره است و هم مجرای اصل.

بنابراین، هم در موضوع اماره «جهل به واقع» اخذ شده و هم در موضوع اصل. این بدان معناست که ما یک «حکم واقعی» (مجهول) داریم و یک حکمی که در دلیل حجیت اماره برای آن مورد جعل می‌شود. این حکم ظاهری، غیر از آن حکم واقعی است. ممکن است اماره اصابت به واقع داشته باشد و مطابق با حکم واقعی درآید؛ [اما ماهیت حکم اماره، در ظرف شک است].

پرسشگر: «لَا شَكَّ لِكَثِيرِ الشَّكِّ» نیز از همین قبیل است؟

استاد: وقتی دلیل می‌گوید «لَا شَكَّ لِكَثِيرِ الشَّكِّ»، حکم واقعی کثیرالشک چیست؟ حکم واقعی این است که نباید احکام شکوک را بار کند. اگر کسی کثیرالشک شد، حکم واقعی اش این است که به شک خود اعتنا نکند. در اینجا حکم واقعی دیگری در پس پرده وجود ندارد که بگوییم این شخص «ظاهراً» نباید اعتنا کند ولی «واقعاً» باید بنا را بر چهار بگذارد. خیر، حکم واقعی او همین عدم اعتناست. همچنین در «لَا رِبَا بَيْنَ الْوَالِدِ وَالْوَلَدِ» نیز چنین است. حکم حرمتی که در جاهای دیگر بر ربا ثابت است، در ربای میان پدر و فرزند واقعاً منتفی است.

پرسشگر: در کثیرالشک، «شک» اخذ شده است دیگر!

استاد: هم در کثیرالشک، شک اخذ شده و هم در احکام شکوک؛ اما این شک با شکی که در باب امارات و اصول مطرح است، تفاوت دارد. شکی که در احکام شکوک - مثل رکعات نماز - اخذ می‌شود، شک در «حکم واقعی» نیست؛ بلکه شک در «شبهه موضوعیه» است. مکلف در اینجا حکم را می‌داند - می‌داند نماز مغرب سه رکعت است و نماز صبح دو رکعت -؛ شک او در «تحقق موضوع» در خارج است و نمی‌داند آیا رکعت سوم را به جا آورده یا خیر. [اما در باب امارات و اصول، شک در «حکم» است].

فارغ از بحث نوع شک، نکته اصلی و ملاک تمایز در این است که در حکومت واقعی، دلیل حاکم، واقعاً اثر را برمی‌دارد و «حکم واقعی دیگری» پشت سر آن وجود ندارد؛ کثیرالشک واقعاً حکمش این است که به شک اعتنا نکند؛ این حکم نهایی اوست. اما در امارات و اصول، قضیه این گونه نیست. حکمی که برای مکلف شک یا مکلف جاهل بار می‌شود، غیر از آن حکم واقعی‌ای است که در لوح محفوظ برای این مکلف وجود دارد. حکم واقعی (اولی) بر مکلف - نه مکلف شک -

بار شده است و سر جای خود باقی است. اما این حکمی که به واسطه اماره یا اصل می آید، حکمی است که در ظرف جهل به آن حکم واقعی جعل شده است.

در حکومت ظاهری (بین اماره و اصل)، هر دو دلیل در ظرف جهل به واقع هستند و احتمال وجود یک حکم واقعی مغایر، همواره وجود دارد. اما در حکومت واقعی - مثل کثیرالشک - حکم بیان شده توسط حاکم، همان حکم واقعی و نهایی است.

تمایز اول حکومت واقعی و ظاهری

مرحوم میرزای نائینی رحمته الله علیه نوع رابطه میان امارات و اصول را «حکومت ظاهری» می نامند. این اصطلاح برای تفکیک از حکومتی است که در میان خود ادله احکام جریان دارد.

الف. بیان حکم واقعی توسط دلیل حاکم در حکومت واقعی

در حکومت میان ادله احکام، وقتی می گوئیم دلیلی بر دلیل دیگر حاکم است، بدین معناست که دلیل حاکم، حکم واقعی دلیل محکوم را بیان می کند؛ آن هم از طریق تصرف در موضوع دلیل محکوم (توسعه یا تضییق). در این نوع حکومت، ممکن است هر دو دلیل، «قطعی» و «علمی» باشند - مثلاً هر دو با نص قرآن یا تواتر ثابت شده باشند. اما با این حال، یکی بر دیگری حاکم است؛ یعنی موضوع را توسعه یا تضییق می دهد تا حکم واقعی نهایی را تبیین کند.

ب. عدم تغییر حکم واقعی در حکومت ظاهری

اما در رابطه میان امارات و اصول، مسئله متفاوت است. اگر اماره ای وارد شود، این اماره «حکم واقعی» را در لوح محفوظ عوض نمی کند.

فرض کنید خبر واحدی وارد شده که می گوید: «يَجِبُ الدُّعَاءُ عِنْدَ رُؤْيَةِ الْهَلَالِ» (دعا هنگام رویت هلال واجب است). در مقابل، اصل برائت می گوید: «اگر شک کردی، واجب نیست».

در اینجا، آمدن خبر واحد، حکم واقعی را تغییر نمی دهد. اگر در واقع، حکم رویت هلال «عدم وجوب» یا «حرمت» باشد، دلیلی که می گوید «بخوان»، واقعیت را دگرگون نمی سازد. بلکه می گوید: «در جایی که علم به حکم واقعی نداری، می توانی به این خبر عمل کنی». از سوی دیگر، اصل عملی هم می گوید: «إِذَا شَكَّكَتَ، فَابْنِ عَلَى الْبَرَاءَةِ». یعنی اگر جهل به واقع داری، برائت جاری کن و حکم واقعی را تغییر نمی دهد. در هر دو (اماره و اصل)، «جهل به واقع» اخذ شده است. بنابراین، اگر اماره بر اصل مقدم می شود، این تقدیم از باب «حکومت ظاهری» است.

تمایز دوم حکومت واقعی و ظاهری

پرسشگر: ...

استاد: باید به «طرفین حکومت» دقت کرد:

الف. حکومت میان خود دلیل ها در حکومت واقعی

در حکومت واقعی، بین خود یک اماره با اماره دیگر حکومت قائم می شود؛ مثلاً یک خبر واحد می گوید «حکم واقعی این است» و خبر واحد دیگری می گوید «حکم واقعی در فلان حالت آن است». اگر یکی بر دیگری حاکم باشد و موضوع آن را توسعه یا تضییق دهد، این «حکومت واقعی» است. در اینجا خود حکم بیان شده در دلیل اول، نسبت به حکم بیان شده در دلیل دوم نظارت دارد.

مثلاً در ادله دال بر احکام شکوک، روایتی می گوید: «إِنْ شَكَّكَتَ بَيْنَ الثَّلَاثِ وَالْأَرْبَعِ، فَابْنِ عَلَى الْأَرْبَعِ» و روایت دیگری می گوید: «لَا شَكَّ لِكَثِيرِ الشَّكِّ»؛ هر دوی این روایت، در صدد بیان حکم واقعی هستند و بین این دو دلیل، حکومت برقرار می شود و مضمون یکی بر دیگری نظر دارد. در اینجا بین خود این دو دلیل رابطه حکومت وجود دارد.

ب. حکومت میان «ادله حجیت» در حکومت ظاهری

اما در جایی که حکومت ظاهری است، حکومت بین «دلیل حجیت اماره» و «دلیل حجیت اصل» برقرار است؛ نه بین خود مضمون اماره و مضمون اصل.

دلیل حجیت اماره مثلاً می گوید: «خبر واحد حجت است» و در موضوع دلیل حجیت آن، عدم العلم بالواقع اخذ شده است.

دلیل حجیت اصل مثلاً می گوید: «رُفِعَ مَا لَا يَعْلَمُونَ» و در موضوع در دلیل حجیت آن، عدم العلم اخذ شده است. در اینجا، خود اماره نیست که حکومت می کند؛ بلکه «دلیل دال بر حجیت اماره» است که بر «دلیل دال بر حجیت اصل» حکومت دارد. چون هر دو دلیل حجیت، در ظرف «عدم العلم» وارد شده اند و هر کدام می گویند اگر علم نداری، این اماره یا اصل حجت است، در اینجا، دلیل حجیت اماره را بر دلیل حجیت اصل مقدم می دارد. این همان «حکومت ظاهری» است؛ یعنی حکومتی که بین «حجیتین» (دو دلیل حجیت) برقرار است، نه بین دو حکم واقعی.

پرسشگر: ...

استاد: اگر شما علم به واقع دارید و می دانید حکم واقعی چیست، دیگر اماره نمی تواند برای شما حجت باشد.

سخن پایانی

ادامه بحث ان شاء الله به جلسات پس از تعطیلات موکول می شود. امید است خداوند متعال توفیق دهد تا در باقیمانده ماه شعبان، آمادگی لازم برای ورود به ضیافت الهی در ماه مبارک رمضان را کسب نماییم و از ایام و لیالی پربرکت آن بهترین بهره را ببریم.

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرين